

سرانجام اقوام و تمدن‌های تکلیف‌گریز



اشاره

مقاله حاضر به تبیین سرانجام اقوام و تمدن‌های تکلیف‌گریز می‌پردازد و در این راه با بهره‌گیری کامل از آیات قرآنی، چگونگی عذاب این اقوام را تشریح می‌کند.

یکی از اسم تکلیف‌گریز، قوم نوح می‌باشد این قوم در فساد و تهاشی غرق بود و در برابر دعوت حضرت نوح، سرسختی بسیاری از خود نشان می‌داد قرآن کریم درباره مقابله مردم با دعوت حضرت نوح می‌فرماید:

«جملوا أصابعهم فی آذانهم و استغشوا نیابهم و أصروا و استكبروا استكباراً» (نوح، ۸)

من هر وقت آن‌ها را دعوت کردم تا بر آن‌ها بیخشایی، انگشتان خود را در گوش‌هایشان می‌کردند و لباس‌های خویش بر سر می‌کشیدند و (بر مخالفت و عناد) اصرار می‌کردند و به شدت تکبر می‌پرزیدند.



خداوند متعال به اقوام تکلیف‌گریز وعده عذاب الهی داده است: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَتَّخِضُونَ مَا أَسْرَأَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوَصَّلَ— أُولَئِكَ لَهُمُ الْعَذَابُ وَ لَهُمْ سَوْءُ الدَّارِ» (نقره ۲۷)، در آیه ۱۴ نساء نیز کسانی را که از تکلیف الهی سرپیچی می‌کنند مستحق ورود به دوزخ و عذاب خوارکننده دانسته است: «وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ».

اقوامی را که طبق فرمایش قرآن، در مهلکه عذاب الهی قرار گرفته‌اند می‌توان این‌گونه برشمرد:

آنسان پس از لجاجت و عناد به تدریج شروع به تهدید کردند سرانجام گفتند:

«لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْكَافِرِينَ»

ای نوح! اگر دست از این گفتار برداری و بس نکنی سنگسار خواهی شد! (شعراء: ۱۱۶)

مرحوم طبرسی رحمته در مجمع البیان گفته است که حضرت نوح نهصد و پنجاه سال شب و روز مردم را به سوی خدا دعوت کرد ولی سخنان او در آن مردم اثری نداشت؛ گاهی آن قوم به قدری او را می زدند که بیهوش می شد و وقتی به هوش می آمد می گفت: «اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون» خدایا! قوم مرا هدایت کن؛ چرا که آنان ناگاه هستند.

حضرت نوح علیه السلام چون از ایمان لو بردن آنان مأیوس شد و آن همه لجاج و عناد و آزار و اذیت را دید، ایشان را نفرین کرد و گفت: «وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلٰی الْاَرْضِ مِنَ الْكَافِرِيْنَ ذِيَّ اَرًا. اِنَّكَ اِنْ تَذَرَهُمْ يَفْسُدُوْا عِبَادَكَ وَلَا يَنْبُدُوْا اِلَّا فَاَجْرًا كَفٰرًا» - پیرو در گذار! هیچ یک از کافران را باقی نگذار؛ زیرا اگر از آنان کسی را باقی بگذاری، بدنگانت را گمراه ساخته و جز فرزندان بدکار و کافر از آنان به وجود نمی آید! (نوح: ۲۶ و ۲۷)

خلوند متعال، دعای نوح را مستجاب کرد و عذاب را بر آن مردم لاجوج و عنود نازل فرمود و فرمان به غرق شدن آنان داد.

بودند؛ اما قدرت تندیسگر در آن روز به حدی بود که آنان را از پناهگاه هایشان ریشه کن می کرد و به این طرف و آن طرف می افکند؛ حتی گفته اند آنان را چنان با سرب به زمین می کوبید که سرهایشان از تن جدا می شد!

شدت این باد به حدی بود که آن مردم قوی هیکل و بلند قامت را از جا برمی کند و چون نخله خرما که از بن کنده باشند، به این سو و آن سو می افکند و هر چه را سر راهش بود، نابود می کرد و به هیچ چیزی نرسید جز آن که چون استخوان پوسیده و خاکسترش کرد. به هر حال انسان و حیوان و درخت و خانه های به جای نگذارد و همه را با خاک یکسکن کرد.



تلاش های بی وقفه حضرت صالح در هدایت قوم لمود بارها در آیات گوناگون قرآن مورد اشاره قرار گرفته است اما این قوم در پاسخ به دعوت های این پیامبر

الهی می گفتند: «إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَخَّرِينَ» ای صالح! تو از اقنوس شدگانی و عقل خود را از دست دادی! (شعراء: ۱۵۳)

قرآن همچنین می فرماید:

«وَ قَالَ السَّمَلٰٓءُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ كَذَّبُوْا بِقِيٰمَةِ الْاٰخِرَةِ وَ اَنْزَلْنٰهُمْ فِي الْحَيٰٓةِ الدُّنْيَا مَا هُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلَكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُوْنَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُوْنَ»

آن قوم خود خواه که خلوند یگانه را انکار کردند و لقای آخرت و رستاخیز را تکذیب نمودند و ما آن ها را نعمت قراولای در زندگی دنیا بخشیده بودیم؛ گفتند این بشری است مثل شما، از آن چه شما می خورید، می خورد و از آن چه می نوشید، می نوشد (مؤمنون: ۳۲)

سپس به یکدیگر گفتند:

«وَ لَئِنْ اَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ اِنَّكُمْ اِذَا لَخٰبِرُوْنَ»

اگر شما از بشری مانند خود اطاعت و پیروی کنید مسلماً از زیانکارانید (مؤمنون: ۳۴)

قوم صالح با انکار معاد، می گفتند:

«يٰٓعٰدِكُمْ اَنْتُمْ اِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظٰنًا اَنْتُمْ مُخْرَجُوْنَ هٰٓهُنَا هٰٓهُنَا لِمَا تُوْعَدُوْنَ»

ای این مردم به شما وعده می دهد وقتی که مردید و خاک و استخوان شدید، باز هم از قبرها بیرون می آید و زندگی جدیدی را شروع می کنید؟ هیهات! هیهات! از این وعده هایی که به شما داده می شود! (مؤمنون: ۳۵ و ۳۶)

سپس با تأکید بیش تر بر انکار معاد گفتند که «إِنْ هِيَ اِلَّا حَيٰٓٔةُ الدُّنْيَا تَمُوْتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوْتِيْنَ» غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست، پیوسته گروهی از ما می میرند

قوم عاد را نیز می توان در شمار اقوام تمدن گریزی به شمار آورد که عقبت در مهلکه عذاب الهی گرفتار شدند. افراد این قوم: مردمی لوث و تمدن قوی هیکل و طویل العمر بودند که ثروت بسیار و درآمد سرشار داشتند ثروت بسیار و عمرهای طولانی و نیروی زیاد، بیش تر آنان را به غفلت و طغیان کشانده بود تا آن جا که بنابه فرموده قرآن کریم کسی را نیرومندتر از خود نمی شناختند:

«فَاَتٰٓهَا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوْا فِى الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ قَالُوْا مَنْ اَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً اَوْ لَمْ يَرَوْا اَنْ اِلٰهَ الَّذِىْ خَلَقَهُمْ هُوَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوْا بِاٰتِنَا يَخْفَدُوْنَ»

- و می گفتند: کیست که از ما نیرومندتر باشد؟ آیا نمی دیدند آن خدایی که آنان را آفرید نیرومندتر از آنان بود (فصلت: ۱۵)

قرآن کریم با اشاره به مجازات درناک آنسان می فرماید: «وَ لَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُوْدًا وَ اٰدَمٰنَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ نَجَّيْنٰهُمْ مِنْ عَذَابِ غَلِيظٍ» چون هنگام قمران ما به مجازات آنسان فرا رسید هود و کسانی را که به او ایمان آورده بودند به خاطر رحمت و لطف خاصی که به آنان داشتیم رهایی بخشیدیم (هود: ۵۸)

قوم عاد که اندلسی قوی و درشت داشتند برای حفظ خود از تندیسگر گوهال ها و پناهگاه های زیرزمینی ساخته



مرحوم طبرسی رحمته در مجمع البیان گفته است که حضرت نوح نهصد و پنجاه سال شب و روز مردم را به سوی خدا دعوت کرد، ولی سخنان او در آن مردم اثری نداشت؛ گاهی آن قوم به قدری او را می زدند که بیهوش می شد و وقتی به هوش می آمد می گفت: «اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون»؛ خدایا! قوم مرا هدایت کن؛ چرا که آنان ناگاه هستند.



و گفت: «أَتَأْتُونَ الذَّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ» آیا در میان جهانیان، شما به سراغ جنس مذکور می‌روید؟ (شعر ۱۶۵) سپس افزود: «و تَفَرَّقُوا مَا خَلَقَ لَكُمْ مِنْكُمْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ» شما همسرانی را که خدا برایتان آفریده است رها می‌کنید؟ شما قوم تجلیز گری هستید! (شعر ۱۶۶)

اما آن مردم خودسر، در جواب لوحا گفتند: «لَنْ نَمُتَّ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاطِرِينَ» ای لوحا! اگر دست از این سخنان برنیزی، از این سرزمین تبعید خواهی شد و تو را بیرون خواهیم کرد! (شعر ۱۶۷)

لوحا که چنان دید، از خدا خواست تا او را بر آن مردم نضد بباری کند و عذاب دردناک خود را بر ایشان بفرستد. خداوند نیز دعای بیغیر خویش را مستجاب فرمود و سرانجام لحظه عذاب فرا رسید همان گونه که قرآن می‌فرماید: «فَلَمَّا جَاءَ أُنزُلْنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مِنْ سَجَابِلِ مَنْحُودٍ» هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن سرزمین را زیر و رو کردیم و بارانی از سنگ و سنگریزه بر سر آنان فروریختیم! (هود: ۸۲)

هنگامی که عذاب فرا رسید، شهر سدوم و سرزمین‌های آن قوم به صورت تل خاک و بیابان در آمدند و شهری از آنان که به قول بعضی چهار هزار نفر بودند بر جای نمانده بود. این باران سنگ چنان سریع و بی‌دری بود که گویی سنگها بر هم سوار می‌شدند.

قرآن کریم در آیات ۸۴ تا ۹۵ سوره مبارکه هود درباره این پیامبر الهی و قوم تکلیف‌گریزش می‌فرماید: «و به سوی مدین برانرسان شعيب را فرستادیم. او به آنان گفت: ای قوم! خداوند یگانه یکتا را بپرستید که جز او معبودی برای شما نیست و به



و نسل دیگری جای آنان را می‌گیرد و بعد از مرگه دیگر هیچ خبری نیست و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد! (مؤمن: ۳۷)

برخورد قوم ثمود به جایی رسید که به گروه‌های نه‌گانه تقسیم شدند و با سازماندهی و برنامه‌ریزی قسطنطنیه خود به کارشکنی پرداختند و به همدیگر گفتند:

«قَالُوا تَقَانِسُوا بِاللَّهِ لَيْبِنْتُهُ وَأَهْلُهُ نُمْ تَقُولُونَ لَوْلَا مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ وَ مَكْرًا وَ مَكْرًا وَ مَكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» بیاید به خدا سوگند یاد کنیم که بر صالح و خنودانش شلیله حمله‌ور شویم و آنان را به قتل رسانیم، سپس به کسی که مطالبه خون او را می‌کند بگویم ما از خانواده او خبر نداشتیم و ما در ادعای خود راستگو هستیم! (نمل: ۴۹، ۵۰)

آنان سرکش و طغیان خود را تا بدین جا رسانده بودند که حتی از ناله صالح که آیتی از سوی خداوند بود نگذشتند.

حضرت صالح به آن‌ها گفته بود:

«يَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ»

ای مردم! این شتر خداست که شما را در آن نشانه و معجزه‌ای است و خداوند آن را برای شما معجزه قرار داده است و دلیلی بر صلیق نبوت و دعوت من است. او را به حال خود واگذارید تا در زمین خدا بچرد و گیاه و علف بخورد. آسیبی به او نرسانید که عذاب زورس شما را فرا خواهد گرفت! (هود: ۶۴)

با تمام تأکیدهایی که حضرت صالح درباره مراقب از آن ناله کرده بود، سرانجام آن را کشتند؛ چراکه وجود آن به عنوان نشانه‌ای الهی باعث بیساری مردم و گرایش آنان به صالح می‌شد. بنابراین، گروهی از سرکشان قوم ثمود که نفوذ دعوت صالح را مزاحم منافع خویش می‌دیدند، توطئه‌ای برای از بین بردن ناله تدارک دیدند.

صالح پس از سرکشی و عصیان قوم در از بین بردن ناله به آنان اخطار کرد و گفت:

«فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَتَّبِعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَرَدُّوا فِيكُمْ حَتَّىٰ تَكُونُوا بِسَبْعٍ رَجُلًا يَلْعَنُوهَا فَمَا تَتْلُوا مِنْ حِثِّهَا بِرِجَالِكُمْ أَبَدًا وَبَدَأَ نَسْتَجِيبُ لَكُمْ فِيهَا مِنْ أَنْبَسِمْ يَوْمَ تُرْجَعُونَ إِلَى اللَّهِ حَشًّا»

پس از این سه روز عذاب و مجازات الهی فرا خواهد رسید! (هود: ۶۵)

قرآن کریم سرانجام قوم ثمود را چنین بیان فرموده است:

«وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَخْبِئُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِعِينَ كَانُوا لَمْ يَخْتَرُوا فِيهَا إِلَّا أَنْ تُشْرَفَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا نَجِدَا لَنُورِدَ»

و کسانی را که نستم کردند، صیحه آسمانی فرا گرفت و آن چنان این صیحه سخت و سنگین و وحشتناک بود که بر اثر آن همگی آنان در خانه‌های خود به زمین افتادند و مردند. آن چنان مردند و نابود شدند و آثارشان بر باد رفت که گویی هرگز در آن سرزمین ساکن نبودند! (هود: ۶۷، ۶۸)

قوم طغیانگر دیگر، قوم لوحا می‌باشد طبق اشاره قرآن کریم، حضرت لوحا به قوم خود گفته بود: «قَالُوا اللَّهُ أَطِيعُونَ» تقوی الهی پیشه کنید و از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید! (شعر ۱۶۳)

سپس به انتقاد از اعمال ناشایست و بخشی از تحرفات اخلاقی آنان می‌پردازد و از آن‌جا که مهم‌ترین تحرفات آنان، هم‌جنس‌گرایی بود بر این مسأله تکیه کرد



هنگام خرید و فروش، پیمانه و وزن لثیا را کم نکنید! دست به کم فروشی نزنید! من هم اکنون شما را در نعمت می‌بینم؛ ولی از عذاب روز قیامت بر شما بیمناکم. ای قوم من! پیمانه و وزن را با عدالت تمام دهید؛ و بر لثیا و اجناس مردم، عیب نگذارید؛ و از حق آنان نگاهید؛ و در زمین به فساد نکوشید! آنچه خداوند برای شما باقی گذارد؛ از سرمایه‌های حلال (برای تن بهتر است اگر ایمان داشته باشید و من، پاسدار شما (و مأمور بر اجبار شما به ایمان) نیستم. گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که آن چه را بدانشان می‌پرستیدند ترک کنیم؛ یا آن چه را می‌خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟ تو که مرد بردبار و فهمیده‌ای هستی. گفت: ای قوم! به من بگویید، هر گاه من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم، و رزق و موهبت خوبی به من داده باشد (یا می‌توانم برخلاف فرمان او رفتار کنم؟) من هر گز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن باز می‌دارم، خود مرتکب شوم؛ من جز اصلاح نمی‌خواهم و توفیق من، جز به خدا نیست. بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم، و ای قوم من! دشمنی و مخالفت با من، سبب نشود که شما به همان سرنوشتی که قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح گرفتار شدند، گرفتار شوید و قوم لوط از شما چندان دور نیست؛ از پروردگار خود، آمرزش بطلبید و به سوی او باز گردید که پروردگارم مهربان و دوستدار بندگانش توبه کار است. گفتند: ای شعیب! بسیاری از آن چه را می‌گویی، ما نمی‌فهمیم و ما تو را در میان خود ضعیف می‌دانیم و اگر به خاطر قبیله کوچک نبود تو را سنگسار می‌کردیم و تو در برابر ما قدرتی نداری. (شعیب) گفت: ای قوم! آیا قبیله کوچک من، نزد شما عزیزتر از خداوند است؟ در حالی که (فرمان) او را پشت سر انداخته‌اید. پروردگارم به آن چه انجام می‌دهید احاطه دارد. ای قوم! هر کاری از دستتان ساخته است انجام دهید؛ من هم کار خود را خواهم کرد و به زودی خواهید فهمید که چه کسی عذاب خواهد کشید و به سراغش می‌آید و چه کسی دروغگوست. شما انتظار بکشید، من هم در انتظارم.

و هنگامی که فرمان ما قرار سید شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خود نجات دادیم و آنان را که ستم کردند، صیحه آسمانی فرا گرفت و در سرزمین خود به رو افتادند (میرفتند) آن چنان که گویی هرگز از ساکنان آن (دیار) نبودند. دور بلاد مدین! (و اهل آن از رحمت خدا) همان گونه که قوم لوط دور شدند.

در کتاب بحار الانوار، جلد ۱۲، ص ۳۸۳ آمده است: قوم شعیب دچار گرمای شدیدی شدند که سایه خانه و آب‌ها نیز نمی‌توانست آنان را نجات دهد. آب‌ها نیز داغ شده بود. در این هنگام خداوند لبری فرستاد که نسیم خنکی از آن وزیدن گرفت. مردم در زیر آن قطعه لبر گرد آمدند تا بلکه از گرما رهایی یابند و دیگران را نیز به اجتماع

در زیر آن دعوت کردند. هنگامی که همه در سایه لبر جمع شدند، شراره‌های آتش را لبر باریدن گرفت و زمین هم در زیر پایشان لرزید. از بالای سر، آتش بر سرشان بارید و از زیر پا هم به زمین نرزه سختی دچار گشتند تا این که جملگی سوختند و خاکستر شدند و طومار زندگی‌شان در هم پیچید.



اصحاب رس نیز از جمله اقوامی هستند که به علت تمرد از فرامین الهی، گرفتار نقصت و عذاب شدند. در دو آیه قرآن کریم سخن از اصحاب رس

به میان آمده است. اول آیه دوازدهم سوره «قی» که از تکذیب آنان از پیامبرشان سخن گفته است: «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَ نُؤُدٌ» و دیگر در آیه سی و هشتم سوره «فرقان» که بیانگر هلاکت و عذاب شدید اصحاب رس، در ردیف قوم عاد و لوط است: «وَ عَادًا وَ نُؤُدًا وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ وَ قُرُونًا يَسْتَنَ تَلِكُ كَثِيرًا»

این قوم، درخت‌های صنوبر را خنای خود می‌دانستند. نوشیدن آب چشمه و رودخانه را بر خود و حیوانات حرام کرده بودند. هر کس از آن آب می‌نوشید، او را به قتل می‌رسانند و می‌گفتند: این آب، مایه حیات خدایان ماست و کسی حق استفاده از آن را ندارد.

آنان در هر ماه از سال، یک روز عید داشتند که در آن روز به نوبت، کنار یکی از آن درختان دوازده‌گانه می‌آمدند و گاو و گوسفند پای آن درخت قربانی می‌کردند و جشن باشکوهی می‌گرفتند و آتش روشن می‌کردند. هنگامی که دود غلیظ آتش، مانع دیدن آسمان می‌شد، در برابر درخت به خاک می‌افتادند و آن را می‌پرستیدند. سپس گریه و زاری می‌کردند و دست به دامن درخت می‌شدند، وقتی که حرکت شاخه‌های درخت و صدای مخصوص آن درخت را می‌دیندند و می‌شنیدند می‌گفتند: درخت می‌گوید: ای بندگان من! من از شما راضی هستم، سپس غریب شادی سر می‌دانند. شراب می‌خورند و به عیش و نوش و ساز و آواز می‌پرداختند.

این قوم علاوه بر این عقاید خرافاتی، در رفتار و کردار نیز فاسد و منحرف بودند به طوری که همجنس‌گرایی و همجنس‌بازی در بینشان رواج داشت.

خداوند پیامبری را برای هدایت آن قوم همراه فرستاد. این پیامبر سال‌ها در میانشان ماند؛ اما هر چه آنان را به سوی خدای یکتا و بی‌همتا و دوری از بت‌پرستی دعوت کرد، گوش نکردند و به راه خرافی خویش ادامه دادند.

سرانجام آن پیامبر به خدا عرض کرد: پروردگار! این قوم لجاجت دست از بت‌پرستی و پرستش درخت بر نمی‌دارند و روز به روز

من جز اصلاح نمی‌خواهم و توفیق من، جز به خدا نیست. بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم و ای قوم من! دشمنی و مخالفت با من، سبب نشود که شما به همان سرنوشتی که قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح گرفتار شدند، گرفتار شوید و قوم لوط از شما چندان دور نیست. از پروردگار خود، آمرزش بطلبید و به سوی او باز گردید

به کفر و گمراهی خود می‌فزایند؛ پس از تو می‌خواهم که همه آن درخت‌ها را خشک کنی و قدرت خود را به آنان نشان دهی، شاید از پرستش آنان دست بردارند.

خلوند نیز آن درختان را خشک‌کنید هنگامی که آن قوم صبحگاهان از خانه‌های خود بیرون آمدند، دیدند که درختان خشک شده‌اند گروهی گفتند: جلوی این شخص که ادعای پیامبری می‌کند، موجب خشک شدن درخت‌ها شده است. گروه دیگر نیز گفتند: خدایان ما به این صورت درآمده‌اند تا خشم خود را به این شخص آشکار سازند، تا ما نیز از خدایان خود دفاع کنیم و مقابل او بایستیم. آن‌گاه همه تصمیم به قتل آن پیامبر خدا گرفتند.

از این رو، چاهی عمیق کنند و انتهای آن را تنگ‌تر کردند. آن پیامبر را دستگیر کردند و درون چاه انداختند و سر آن چاه را با سنگ بزرگی بستند. او پیوسته در میان چاه ناله می‌کرد و آنان نیز کنار چاه می‌آمدند و صدای ناله او را می‌شنیدند و می‌گفتند: امیدواریم که خدایمان از ما راضی گردند و سزای شوند و شادایی و خوشنودی خود را به ما نشان دهند. آن پیامبر نیز با خدای خود راز و نیاز کرد و عرضه داشت: خدایا! مکن تنگ مرا می‌گیری، شدت و لثوه مرا می‌بینی، به ضعف و بیانی من لطف و مرحمت نما و هر چه زودتر دعايم را به اجابت برسان و روحم را قیض کن!

در همین حال بود که خلوند جان او را گرفت. در این هنگام، خلوند به جبرئیل فرمود: به این مخلوقات بنگر که چگونه حلم من مغرورشان کرده و خود را از عذاب من در امان می‌بینند و غیر مرا می‌پرستند و پیامبر مرا می‌کشند. به عزتم سوگند یاد کرده‌ام که هلاکت آنان را مایه عبرت جهانیان قرار دهم.

چون روز عید فرا رسید همه در کنار درخت صنوبر اجتماع کردند و جشن گرفتند. ناگهان طوفان سرخ شدیدی به سراغشان آمد همه وحشتزده به یکدیگر چسبیدند و به دنبال پناهگاه بودند که دریافتند هر کجا پای می‌گذارند، زمین همانند سنگ کبریت شعله‌ور؛ سوزان و داغ است و در همین بحران شدید لیر سیاهی بر سرشان سایه افکند و از درون آن لیر، صاعقه‌هایی از آتش، باریدن گرفت. به طوری که بیکرهای آنان بر اثر آن آتش‌ها همچون مس ذوب شده گداخته شد و به هلاکت رسیدند.



قرآن کریم، داستانی درباره عذابی از لروتمندان که دارای باغی خرم و سرسبز بودند ذکر می‌کند که سرانجام بر اثر خیره‌سری و تکلیف‌گریزی ناپدید شدند. شرح داستان این ماجرا که در آیات ۱۷ تا ۲۳ سوره قلم آمده، از این قرار است که این باغ در اختیار پسر مرد مؤمنی قرار داشت. او به قدر نیاز از آن برداشت می‌کرد و بقیه را به مستحقان و

نیازمندان می‌داد. اما هنگامی که چشم از دنیا فرو بسته فرزندانش گفتند: ما خود به محصول این باغ سزول‌تر هستیم؛ چرا که عیال و فرزندان ما بسیارند و ما نمی‌توانیم مانند پدرمان عمل کنیم و به این ترتیب تصمیم گرفتند تمام مستمندان را که هر ساله از آن باغ بهره می‌گرفتند، محروم سازند.

قرآن کریم می‌فرماید: «ها آنان را مورد آزمایش قرار دادیم، آن زمان که سوگند یاد کردند که میوه‌های باغ را صبحگاهان و نور از چشم مستمندان بچینند و هیچ چیز از آن استثنا نکنند.» سپس در ادامه می‌فرماید: «هنگام شب در آن موقع که همه آنان در خواب بودند آن باغ خرم و سرسبز همچون شب سیاه و ظلمانی گردید.»

هنگامی که آنان باغ خود را دیدند چنان اوضاع به هم ریخته بود که گفتند: این باغ ما نیست ما راه را گم کرده‌ایم. سپس افزودند: «بلکه ما محرومان واقعی هستیم.»

می‌خواستیم مستمندان و نیازمندان را محروم کنیم، اما خودمان از همه بیش‌تر در مانده شدیم، هم در مانده و محروم از درآمد مادی و هم بر کات معنوی که از طریق اتفلق در راه خدا و به نیازمندان به دست می‌آید. در این میان یکی از آنان که از همه عاقل‌تر بود گفت: آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدایم را بیاورید؟

از این آیه استفاده می‌شود که در میان آنان فرد مؤمنی بود که ایشان را از بخل و حرص نهی می‌کرد، ولی چون در اقلیت بود کسی گوش به حرفش نمی‌داد. اما پس از این اتفاق، زین او گشوده شد و منقلش روشن‌تر و برنده‌تر گشت و آنان را به یاد ملامت و سرزنش گرفت و آنان بیدار شدند و به گناه خود اعتراف کردند و گفتند: «هنزه است پروردگار ما، مسلماً ما ظالم و ستمگر بودیم.» آن‌گاه آنان رو به هم کردند و شروع به ملامت و سرزنش یکدیگر نمودند. سپس هنگامی که از عمق بدبختی خود باخبر شدند، فریادشان بلند شد و گفتند: «وای بر ما، که طغیان گر بودیم.»

آن‌گاه پس از این بیداری و اعتراف به گناه، رو به درگاه او آوردند و گفتند: «امید است پروردگارمان گناهان ما را ببخشد و باغستان بهتر از این باغ به جای آن در اختیار ما بگذارد؛ چرا که ما به سوی او روی آورده و به ذات پاکش دل بستیم و حل این مشکل را نیز از قدرت بی‌پایان او می‌طلبیم.»

قرآن کریم در پایان به عنوان نتیجه‌گیری کلی و درس همگانی می‌فرماید: «عذاب خلوند این گونه است و عذاب آخرت از آن هم بزرگ‌تر است، اگر می‌دانستند.»

این مقاله با بهره‌گیری از قصه‌های قرآن (تاریخ لیبیا از آدم تا خاتم) تألیف سید جواد رضوی و با تلخیص و اضافات نگاشته شده است. همچنین از کتاب‌های مجمع‌البیان اثر علامه طبرسی، تاریخ لیبیا اثر سیدعاشم رسولی محلاتی و قصص‌الانبیاء اثر ربوادی استفاده شده است.